



اخلاق باید در بستر عدالت و دور از افراط و تفریط باشد

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: هم افراط، انسان را به هلاکت می‌رساند و هم تفریط. لذا اولیاء خدا نکاتی را در مباحث اخلاق تبیین فرمودند که اخلاق در بستر عدالت یعنی چه.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: هم افراط، انسان را به هلاکت می‌رساند و هم تفریط. لذا اولیاء خدا نکاتی را در مباحث اخلاق تبیین فرمودند که اخلاق در بستر عدالت یعنی چه.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در سیصد و یکمین جلسه درس اخلاق خود با موضوع مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده است مطالبی بیان کرده که متن آن برای علاقمندان در پی می‌آید.

عقل، انسان را به متخلق شدن به اخلاق الهی، دعوت می‌کند!

مبنای اخلاق، عقل است. عقل حقیقی، چه عقل نظری و چه عقل عملی، باور دارد که اگر انسان، متخلق به اخلاق الهی شود؛ هم دنیای حسنه دارد و هم آخرت حسنه. عقل سلیم، دلیل این را که انسان، باید متخلق به اخلاق الهی شود، درک می‌کند.

لذا در آن حدیث معروف حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) در باب جنود عقل و جهل - که در جلسات قبل بیان کردیم - می‌بینیم، هر آنچه که از خوبی‌ها و به عنوان اخلاق است، همه، در بستر عقل است و هر آنچه که از زشتی‌ها، پلشتی‌ها و بدی‌هاست، همه، در بستر جهل است.

خود این، دلالت بر این می‌کند که عقلای عالم، چه عقل نظری و چه عقل عملی، باور به این دارند که اگر بناست عالم، عالم سالمی باشد و انسان‌ها کنار هم به خوبی زندگی کنند؛ انسان‌ها باید متخلق باشند. بشر معمولاً به حکومت، نیاز دارد و باید بداند که بهترین سیاست، اخلاق است. جامعه امروزی، به دنبال این مطلب است که آرامش داشته باشد و این آرامش، محقق نمی‌شود، إلا به این که انسان، متخلق به اخلاق الهی شود و این، باور عقلی است.

اخلاق در بستر عدالت

لذا اولیاء خدا در همین باب - که عقل، انسان را به متخلق شدن به اخلاق الهی، دعوت می‌کند - نکته‌ای را بیان می‌کنند که بسیار زیباست و آن، این است که اگر تمام افراد جامعه بشری (همه، نه فقط یک قشر خاص) بخواهند در آرامش باشند و همه، از این دنیا هم (نه فقط آخرت)، بهره‌مند شوند؛ نیاز به این است که اخلاق، در باب عدالت باشد.

تمام افراد جامعه بشری، فی ذاته و در فطرت خودشان می‌خواهند که دنیای خوبی داشته باشند. حالا یکی از اقسام مراقبه که اولیاء الهی تبیین می‌کنند، همین است که اگر افراد یک جامعه بخواهند که دنیایش، دنیای خوب باشد و به تعبیر قرآن، دنیای حسنه و نیکو و آرامش‌بخش باشد، حتی اگر به تعبیر عامیانه به آخرت هم کاری نداشته باشند؛ طبعاً باید به دنبال این باشند که به خلق و خوی حمیده و مکارم اخلاق، متخلق شوند.

آن وقت اگر مکارم اخلاق بخواهد تبیین شود، در بستری به نام عدالت است که به تعبیری، نه برای آن، افراط باشد و نه تفریط. چرا که هم افراط، انسان را به هلاکت می‌رساند و هم تفریط. لذا اولیاء خدا بر روی این موضوع، بحث کردند و نکاتی را در مباحث اخلاق تبیین فرمودند که اخلاق در بستر عدالت یعنی چه؟!

اگر می‌گوییم همه این‌ها در بستر عقل است، این عقل بما هو عقل، به ما یاد می‌دهد که اگر عدالت حقیقی، در وجود انسان باشد، نه دچار افراط می‌شود و نه به تفریط می‌افتد و آن‌گاه همه افراد جامعه بشری، دنیای حسنه خواهند داشت.

پذیرش صفات حمیده و رسیدن به تدین!

بیان کردیم همه خوبی‌ها و صفات حمیده، ممدوح به عقل است. لذا در آن حدیث هفتاد و پنج سپاه عقل که در مقابلش، هفتاد و پنج سپاه هم برای جهل بیان شده است؛ هر آنچه در عقل می‌بینید، همه، صفات حمیده و نیکو است. آن‌هایی که وقتی انسان به هر بشری، ولو به صورت ظاهر متدین هم نباشد - نکته مهم این‌جاست - عرضه می‌دارد، اگر دارای عقل سلیم

باشد، می‌پذیرد و می‌گوید: این‌ها نیاز جامعه بشری است، هم نیاز فردی و هم نیاز اجتماعی است.

لذا ملای نراقییک نکته بسیار عالی را بیان می‌فرمایند، می‌فرمایند: کسانی که صفات حمیده را بپذیرند، کما این که فطرت بشر، فطرت الهی است، خود این، تدین است، ولو به این که به ظاهر متدین نباشد.

در ادامه می‌فرمایند: اگر کسی به این صفات حمیده، مزین شد، دیگر طبیعی است به خودی خود، از همه پلیدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها بدش می‌آید. بعد بیان می‌فرمایند: مگر غیر از این است که گناه، یعنی ورود به زشتی‌ها، گناه، یعنی مبتلا شدن به بدی‌ها، گناه، یعنی وارد شدن به همه آنچه که بشر در عقل سلیم، فی ذاته، از آن، بدش می‌آید.

بشر فی ذاته از ظلم و جور بدش می‌آید، لذا ظلم و جور، در مقابل عدل قرار می‌گیرد. طبق تعریفی هم که وجود مقدس صادق القول و الفعل (ع) فرمودند، عدل در سپاه عقل قرار می‌گیرد و ظلم و جور در سپاه جهل قرار می‌گیرند. لذا خود ظلم و جور، گناه می‌شود و خود عدل و داشتن صفت حمیده عدالت در درون، ثواب می‌شود و جزء اخلاق حمیده و مکارم اخلاق محسوب می‌شود که پیامبر (ص) فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» [۱].

وجود علم در مکارم اخلاق

اولیاء خدا می‌فرمایند: چند نکته در این روایت شریفه «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» هست که اولین مورد، این است که بعثت تمام انبیاء برای اخلاق است، منتها کدام اخلاق؟ مکارم اخلاق! دومین مورد، این است که خود پیامبر هم برای همین آمده است، چون فرمودند: «لَأَتَمِّمَ»، یعنی دیگران همین هدف را داشتند و من هم تمام‌کننده هستم. سومین مطلب هم، این است که اگر کسی در همین اخلاق رشد کرد، مطالب دیگر از جمله علم بما هو علم برای او به وجود می‌آید. چون فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

چون اتفاقاً اولیاء خدا می‌فرمایند: خود علم، از صفات حمیده و مکارم اخلاق است. علم‌دوستی از صفات حمیده انسان‌های الهی است. «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» [۲]. یا به تعبیر دیگر، باز هم قرآن کریم و مجید الهی می‌فرمایند: «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٌ» [۳]. بارها هم بیان شده که در اسلام، چیزی به نام فارغ‌التحصیلی نداریم. علم آن‌قدر مهم است که فرمودند: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْلَحْدِ» و یا فرمودند: اگر علم در دست اغیار هم بود، به دنبال فراگیری آن بروید، «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ» [۴].

بارها بیان کردم که ملائکه، از طاهرین هستند، پیچیده شده در فجور و تقوا نیستند و در طهارت مطلق می‌باشند. ما پیچیده در فجور و تقوا هستیم، اما ملائکه این‌طور نیستند. لذا ملائکه، طاهر مطلق هستند. اما علم به قدری اهمیت دارد که فرمودند: این طاهرین مطلق، یعنی ملائکه، بال‌هایشان را زیر پای طالب علم می‌گشایند. در حالی که می‌دانید پا به عنوان کمترین عضو در شناسه و تقسیم بندی اعضاء و جوارح مطرح می‌شود. اهل معرفت در این زمینه تقسیم‌بندی‌هایی کردند و فرمودند: افضل اعضاء و جوارح انسان، سر است، از باب تفکر، تعقل و ... و پایین‌ترین هم پا است. حالا پایین‌ترین عضو انسان، بر روی بهترین جایگاه، یعنی بال ملائکه قرار می‌گیرد. ملائکه به واسطه بال مبارکشان هست که طیران می‌کنند. لذا از آن‌جایی که آن‌ها چیزی به عنوان عقل بما هو عقل مانند ما ندارند و در طهارت مطلق هستند، بالشان افضل است. علی‌ای حال بال ملائکه، زیر قدم‌های طالب علم است. حالا معلوم نیست طالب علم، عالم هم بشود یا خیر، فعلاً فقط طالب علم هست.

پیامبر (ص) فرمودند: من برای علم مبعوث شدم، اما فرمود: من برای مکارم اخلاق مبعوث شدم؛ چون اگر کسی جدی در این مطلب تأمل کند، متوجه می‌شود که علم هم خودش جزء مکارم اخلاق محسوب می‌شود. منتها راه چیست؟

شیطان و فریب انسان به اخلاق!

راه، عدالت‌خواهی حقیقی هست. اما اگر بخواهیم این مطلبی را که اولیاء خدا بیان فرمودند، سبک و ساده‌تر بیان کنیم، این است که ما بلد راه باشیم که نه به افراط بیافتمیم و نه تفریط. این که اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: اگر کسی بدون استاد جلو برود، ولو در مباحث اخلاق - که چه چیزی بهتر از مباحث اخلاق؟! - گرفتار می‌شود.

امام راحل عظیم‌الشأنمان در سال ۴۰ در درس اخلاق خود بیان می‌فرمایند: اگر شما، خودتان کتاب شریف جامع‌السعادات ملای نراقیرا بخوانید، باز امکان دارد به انحراف بیافتید. چرا که هر کس یک حد وسط دارد و اگر به حقیقت نداند که حد وسطی او چیست و رعایت آن حد را بلد نباشد، یا خدای ناکرده به افراط می‌افتد و یا به تفریط. صورت ظاهرش، این است که شیطان، آن «الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، او را فریب می‌دهد، ولو به صورت ظاهر به اخلاق!

مگر می‌شود شیطان، انسان را به اخلاق فریب بدهد؟ بله می‌شود. به عنوان مثال - در مثال، مناقشه نیست - اگر کسی نداند زهد بما هو زهد چیست و زهد حقیقی را درک نکند و برای خودش، اندازه قائل نباشد؛ گرفتار خواهد شد. این را هم انسان نمی‌داند، مگر این که محضر استاد باشد و زانوی ادب بزند که دچار افراط و تفریط نشود.

لذا بعضی از بزرگان، نکاتی را راجع به این موضوع بیان فرمودند. از جمله، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آیت الله العظمی نائینی می‌فرمایند: در درک ادراکات نفس ناطقه، دو قوه برای بشر وجود دارد که خود انسان، این دو قوه را به خوبی تشخیص نمی‌دهد، إلا به زانوی ادب زدن و علم. لذا باز می‌بینیم که خود علم، زیربنای حقیقی برای اخلاق است، اما نه آن علمی که ما تصور می‌کنیم. علم یعنی همان چیزی که حقیقت معنای مکارم اخلاق است.

ملای نراقی هم این مطلب را به نوع دیگری بیان می‌فرمایند که آن دو قوه چیست و آن را هم بیان خواهیم کرد. اما باید این را هم بگویم که بنده می‌خواهم به فضل الهی به این مطلب ورود پیدا کنم که إن شاء الله گام به گام با شناخت ادراکات نفسانی خودمان جلو برویم و زوایا اخلاقی را بشناسیم و بعد بگوییم هر کدام از این مطالب، چه درمانی دارد. همان‌طور که حضرت صادق القول و الفعل، کلیات آن را در روایت شریفه عقل و جهل در اصول کافی بیان فرمودند که غوغا و محشر است.

حضرت در آن روایت حتی فرمودند: هر دوی عقل و جهل، حرف می‌زنند. می‌فرمایند: وقتی پروردگار عالم به عقل، این هفتاد و پنج نیرو و قوه و به تعبیری جند و سپاه را داد، جهل به سخن درآمد ... اما همان‌طور که بیان کردم، اگر به غیر از معصوم (علیه الصلوة و السلام)، که علم مطلق پروردگار عالم است، کس دیگری می‌گفت: جهل به سخن درمی‌آید، ما باور نمی‌کردیم. حتی اگر او، عارف بالله بود، می‌گفتیم: یعنی چه؟! مگر می‌شود جهل به سخن دریاید؟! این چه حرف عامیانه‌ای است؟!

حضرت در آن‌جا کلیات را بیان فرمودند و اولیاء خدا آن‌ها را باز، هم براساس روایات و هم عنایات ذوالجلال و الاکرام و تجارب اخلاق عملی‌شان - که به فضل الهی بیان می‌کنیم که اولیاء خدا هم ادراکات عقل نظری و هم ادراکات عقل عملی تبیین می‌کنند - شرح دادند.

لذا ما می‌خواهیم براساس آن، گام به گام جلو برویم که هر کدام از رذائل را به خوبی شناسایی کنیم و بعد بتوانیم درمانی که اولیاء خدا براساس علم و عقل (نه براساس یک احساس زودگذر و نه براساس آن چیزی که به عنوان افراط و تفریط و وسواس الخناس بیان شده) شرح دادند، بیان کنیم.

بعضی از اولیاء خدا، از جمله مرحوم شربت‌بیین به این دارند که حتی گاهی شیطان، در اخلاق هم نفوذ پیدا می‌کند که انسان را از خود اخلاق زده کند. لذا اگر کسی روش صحیح را نداند و اصلاً معنی مکارم اخلاق را نفهمد، گرفتار می‌شود. اصلاً چرا پیامبر نفرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ الْأَخْلَاقَ»؟! چهارمین مطلبی هم که در باب این روایت شریفه باید بیان کرد، این است که ایشان عنوان مکارم بیان فرمودند. طبیعی است مکارم در مقابل رذائل است، اما این که این‌گونه فرمودند، دلالت دارد و یک دلیل و برهان آن، این است که منظور ایشان، آن اخلاق کریمانه‌ای است که نه در آن، افراط است و نه تفریط. یعنی آن حد حقیقی و وسطایی که انسان می‌فهمد، درک می‌کند و اگر این‌طور گام بردارد، یعنی نه تند برود و نه کند برود، نه به راست منحرف شود و نه به چپ، رستگار خواهد شد و به آنچه که تبیین می‌فرمایند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، می‌رسد.

دو نسخه از آیت‌الله ملکی تبریزی برای آرامش افراد عصبانی

نکته‌ای بیان کنم که نکته عجیبی است. استاد عظیم‌الشأنمان، آیت‌الله مرعشی نجفی می‌فرمودند: آیت‌الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی برای بعضی‌ها که اخلاق تند داشتند و عصبی می‌شدند، دو توصیه می‌فرمودند. یکی این که اذان و اقامه را در گوش‌شان بگویند. یعنی همین اذان و اقامه‌ای که در گوش نوزاد می‌گوییم، اگر کسی، عصبی هست، خوب است که در گوش او اذان و اقامه گفته شود. خیلی اثر دارد.

معلوم می‌شود این اذکار الهی تأثیر دارد. چون عالم، عالم اثر و مؤثر است. نعوذ بالله فحاشی اثر بد دارد. بنده این تذکار را قبل از خواندن عقد جوان‌هایی عزیزی که دوست دارند بنده عقدشان را بخوانم و با این که دفتر عقد ندارم، به این‌جا می‌آیند تا من عقدشان را بخوانم، می‌دهم و آن، این که در باب نکاح، وقتی عقد تبیین می‌شود. یعنی عهد و پیمان می‌بندید که خانواده‌ای تشکیل بدهید و زیر یک سقف بمانید و زندگی نویی را شروع کنید. این عقد و مطالبی که گفته می‌شود، اثر دارد.

می‌گویند: یک کسی از این به ظاهر متجددین در مجلسی از بزرگان حضور داشت و گفت: آقا! این‌ها چیست که این آخوندها از خودش درآوردند و اُنکحت، مُنکحت و ... می‌خوانند. خوب وقتی هر دو راضی هستند، من راضی و تو راضی، گوربابای ناراضی!

دیگر این‌ها چیست که می‌خوانند؟! مردم آمدند او را بگیرند و بزنند، این عالم ربانی بیان فرموده بود: با او کاری نداشته باشید، شاید درست بگوید. بعد رو به او کرده بود و گفته بود: ببخشید جناب آقای خرا! شما چیزی گفتید؟! آن شخص گفته بود: ببینید همین این‌ها چقدر راحت هم اهانت می‌کنند و ... ایشان گفته بودند: معذرت می‌خواهم که خر گفتم، آقای گاو! چیزی بیان فرمودید؟ او گفت: ببینید این‌ها چگونه برخورد می‌کنند و ... ایشان فرمودند: عجب! خودتان الآن گفتید که این‌ها اثر ندارد، حالا مگر من به شما خر و گاو بگویم، مؤثر است؟! بعد مثال زدند و فرمودند: اگر کسی برای شما لطیفه یا جوکی تعریف می‌کند و شما می‌خندید، آیا می‌آیند شما را قلقلک می‌دهند؟! خیر، این اثر کلام است که شما می‌خندید. چرا می‌گویید: اثر ندارد؟! حرفی زده شده و شما خنده‌تان می‌گیرد و الا کسی که نیامده شما را قلقلک بدهد.

عالم، عالم اثر و مؤثر است، یک نمونه‌اش، این است: اگر شما خبر ناگواری را بشنوید، منقلب می‌شوید، گریه می‌کنید. آیا کسی آمده به گوش شما سیلی زده و یا نیش‌گونی از شما گرفته است؟! خیر، پس معلوم است عالم، عالم اثر و مؤثر است.

این در باب تمثیل بود که بفهمیم عالم، عالم اثر و مؤثر است. لذا باید بدانیم این مکارم اخلاق، اثر خوب دارد. سخن پسندیده اثر خوب دارد، ولی اگر فحاشی باشد، اثر بد دارد. لذا اخلاق کریمانه، یعنی حد وسطایی که تبیین می‌کنند، اثر دارد.

برای همین می‌گویند: اگر کسی عصبانی می‌شود، در گوش او اذان و اقامه بگویید. معلوم می‌شود این کلام، اثر دارد. یکی دیگر از مطالبی که آیت‌الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بیان می‌فرمودند، این بود که در روز صد مرتبه «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بگوید.

از آقا سؤال کرده بودند: «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» چه فایده‌ای دارد؟ فرموده بودند: وقتی تبیین می‌کنید: «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، صراط مستقیم این است که اخلاق افراطی و تفریطی را از انسان بگیرد. این مطلب در باب ذکریه و قولیه است و در باب عملیه هم نوع دیگری است.

مکارم اخلاق و دوری از افراط و تفریط

پس باید توجه کنیم که حضرت، مکارم اخلاق را تبیین فرمودند؛ چون می‌فرمایند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» و فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ الْأَخْلَاقَ». یکی از معانی مکارم اخلاق، این است که انسان بداند در باب عقل نظری و عملی و علم به اخلاق، چگونه عمل کند که نه افراط کند و نه تفریط.

اولیاء خدا مثال زهد را برای آن، تبیین می‌کنند. اگر انسان بداند که به حقیقت زهد چیست، آن موقع است که دیگر نه افراط می‌کند و نه تفریط. چون اگر نداند، صورت ظاهر، اول، از اسم زهد خوشش می‌آید؛ چون فطرت بشر به دنبال خوبی‌هاست، ولی وقتی بلد نباشد و حد وسطی را نداند و به تعبیر دیگر مکارم و اخلاق کریمانه را نداند، امکان دارد هم خودش به افراط بیافتد و هم دیگران را نسبت به زهد، بدبین کند و خودش هم در آینده، به تعبیری سقوط کند و از زهد، زده می‌شود. این آقایی که تا دیروز زهد به تن می‌کرد، امروز چنان از زهد، زده می‌شود که بلد نیست چه کار کند و اصلاً می‌بیند به تعبیری ۱۸۰ درجه تغییر کرده است. لذا دیگران می‌گویند: ما معنی زهد را فهمیدیم، اگر بناست نهایت زهد، این باشد، ما هم از زهد، فراری هستیم.

لذا علت العللی که انسان باید مکارم اخلاق را آن‌گونه که اولیاء خدا بیان می‌فرمایند، بداند، دلیلش همین است که دچار افراط و تفریط نشود. اگر اخلاق، این‌طور زیربنایی بیان شود، آن‌وقت معلوم می‌شود که چه حالاتی می‌تواند برای انسان به وجود بیاید و چه زیبایی‌هایی برای انسان هست. جدی کیست که مکارم اخلاق را بداند و غیر از آن، عمل کند!؟

مکارم اخلاق؛ راه‌حل گرفتاری‌ها و جنگ و خونریزی‌های دنیا

لذا ملای نراقی هم می‌فرمایند: برای نفس ناطقه، دو قوه هست، اول، قوه ادراک است و دوم، قوه تحریک. به تعبیری تا شناخت و معرفت به حقیقت اخلاق نداشته باشیم، گام برداشتن در مباحث اخلاق، ما را به مکارم اخلاق نمی‌رساند، ما را به ظواهر اخلاق می‌رساند و ای بسا ظواهر اخلاق، عامل شود که کسی به افراط یا به تفریط بیافتد و معلوم است که آن، عند الله تبارک و تعالی، پذیرفته نیست، بلکه شیطان، آن را می‌خواهد و امضاء می‌کند.

این مباحث این‌طور نیست که تصور کنیم مال یک قشر خاص، مثلاً مؤمنین است، بلکه همه افراد جامعه بشری، به این مباحث، نیاز داریم. اگر عالم که امروز گرفتار این جنگ‌ها و خونریزی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و تزویرهاست؛ مکارم اخلاق را بفهمد و درک کند، عالم، گلستان می‌شود.

اما الآن، دردآور است که کسانی که خودشان، یک عده را مسلح کردند، امروز می‌آیند به ظاهر با همدیگر در یک صف قرار می‌گیرند و اعلام می‌کنند که ما می‌خواهیم علیه آن‌ها مبارزه کنیم! حتی در پاریس تظاهرات می‌کنند و آن فرد خیبت و نجس یهودی از صهیونیسم‌ها هم در آن تظاهرات و راهپیمایی شرکت می‌کند و اعلام می‌کند که مثلاً ما داریم ضد تروریسم عمل می‌کنیم!

امروز انصافاً بشر گیج مانده که چه کند! خدا گواه است تمام عالم به چه کنم، چه کنم، گرفتار شده و راه نجات آن، همین دانستن مکارم اخلاق است. مکارم اخلاق، فقط برای مؤمنین نیست، منتها این، خصوصیت آن است که مؤمنین، می‌توانند مکارم اخلاق را در وجود خودشان عملیاتی کنند. اگر مؤمنین به عنوان یکی از منابع مکارم اخلاق عملی، در جامعه نشان داده بشوند؛ عالم به مکارم اخلاق روی می‌آورد.

لذا شما تصور نکنید که اگر ما بحث اخلاق را داریم، بحث اخلاق برای این است که مثلاً انسان، هر چند وقت یکبار، یک جلای روح می‌گیرد، پاکیزگی می‌کند و یک پالایش روح درونی انجام می‌دهد و دیگر تمام می‌شود. این‌طور نیست، بلکه اخلاق، نیاز دائمی بشر برای اتفاقاً همین زندگی دنیا است.

این که اولیاء، اسم دوران وجود مقدس آقاچانمان، حضرت حجت‌بن‌الحسن‌المهدی(عج) را جنت‌الصغری گذاشتند (چون جنت الکبری که قیامت است)، برای این است که می‌گویند: آن‌قدر عالم قشنگ می‌شود و زیبایی‌ها خودش را جلوه می‌دهد که مثل بهشت است، یک بهشت کوچک! چرا این‌طور است؟

دلیل آن، این است که مردم همه می‌فهمند اخلاق، نیاز زندگی سالم است. بشر دنبال زندگی سالم است. چه کسی از یک خانه خوب بدش می‌آید؟! چه کسی از یک رفاه خوب بدش می‌آید؟! چه کسی از یک همسر خوب بدش می‌آید؟! چه کسی از فرزند خوب بدش می‌آید؟! چه کسی از همسایه خوب بدش می‌آید؟! چه کسی از شغل خوب بدش می‌آید؟! همه عالم دنبال این موارد هستند، اما باید بدانند همان چیزی که دنبال آن می‌گردند، در مکارم اخلاق نهفته شده است که مع الأسف نمی‌دانند.

اگر بشر بداند همه گم شده هایش در مکارم اخلاق نهفته شده، طبیعی است به خودی خود روی به مکارم اخلاق می‌آورد و در این صورت، عالم همان‌گونه می‌شود که به عنوان مدینه فاضله تبیین شده و به تعبیر اولیاء خدا، جنت‌الصغری می‌شود. دنیا، بهشت و گلستان می‌شود. چه کسی بدش می‌آید این‌طور بشود؟! چه کسی بدش می‌آید دزدی، غارت و جنایت نباشد؟! چه کسی بدش می‌آید امنیت باشد و اگر از خانه بیرون می‌آید، دلش تاب تاب نکند که الان دزدی به خانه اش برود، یا مدام نگران نباشد که پسرم کجاست، دخترم کجاست، نعوذبالله گرفتار گناه نشوند و ...!؟

چه شد که در غرب، رذیلت‌ها، فضیلت شد!

یک نکته بسیار عالی بیان کنم که انصافاً حقیقت است، روی آن خوب تأمل کنید. ابوالعرفاء، آیت‌الله العظمی ادیب بیان می‌فرمودند: آنچه که غرب گرفتار آن شده، به این جهت است که دیدند نمی‌توانند کنترل کنند و لذا با همان تعبیر عامیانه خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو، جلو رفتند و خودشان را در دامن گناه رها کردند و لا فی ذاته اول بدشان می‌آمد، مثلاً الآن را نگاه نکنید، نسل‌های قبلی بدشان می‌آمد که کسی به دخترشان خدای ناکرده تجاوز می‌کند، نگاه بدی کند و ... اما دیگر گرفتار شدند، دیدند نمی‌شود کاری کرد، بی خیال شدند و گفتند: مثل این که راستی راستی راه، فقط همین است.

لذا برای همین است که عنوان می‌شود اولین قوه نفس، قوه ادراک و دومی قوه تحریک است. وقتی این مطلب در ادراکاتشان، جا افتاد که اصلاً نمی‌شود راهی جز این راه رفت، گفتند: دیگر تمام است و باید عالم را به تقدیر سپرد و هر آنچه که شد، شد.

لذا در غرب همین اتفاق افتاد و وقتی در ادراکات عقلیه‌شان - که در نفوذ شیطان است - این مطلب جا افتاد که راهی جز این نیست، به این تن دادند و گر نه نمی‌خواستند تن بدهند. پس این‌طور نیست که شما تصور کنید غربی‌ها از اول می‌خواستند تن به گناه بدهند. انصافاً آقا نکته‌ای عالی در آن زمان بیان فرمودند. ما هر جلوتر می‌رویم، می‌بینیم فرمایش آقا، عین حقیقت است که غرب این‌گونه گرفتار شد و دید مثل این‌که باید تن بدهد به این‌که زندگی همین است. لذا رذائل، عنوان فضائل را گرفت و فضیلت شد!

شما نگاه کنید تا ده سال پیش، اصلاً خود کلیسا و پاپ هم، با ازدواج همجنس بازها مخالفت شدید می‌کردند اما دیگر تمام شد و امروز به عنوان یک قانون درآمد؛ یعنی تن دادند.

وقتی فضایل کنار می رود، بشر در ادراکات عقلیه خودش، تسلیم رذایل می شود. لذا برای همین است که بیان می فرمایند: ما دو قوه داریم که یک قوه، ادراک و یک قوه، تحریک است که به فضل الهی اینها را توضیح می دهیم و بناست با همین سبک و سیاق، گام به گام جلو برویم. منتها براساس نسخه هایی که اولیاء خدا بیان می فرمایند، جلو می رویم که نه افراط کنیم و نه تفریط. اگر دچار این افراط و تفریط شدیم، گرفتار می شویم که گاهی ما هم همین طور می شویم.

اتفاقاً همین طور شد و این افراط در به ظاهر مسیحیت؛ یعنی همان نصارا - که لفظ قرآنی و حقیقی آنهاست. چون قرآن نفرموده: کلیمیان و مسیحیان، بلکه فرموده: یهود و نصارا، تعبیر قرآن خیلی عجیب است - به وجود آمد. آنها می گفتند: کسی که خادم پروردگار عالم در کلیسا می شود، مانند خواهر مقدس، مادر مقدس و ... حق ازدواج ندارد؛ یعنی قدیس بودن در نظر آنها به این معنی است که انسان، تارک دنیا بشود، در حالی که عقل سلیم فرمودند: «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ» [۵]، اصلاً رهبانیت نداریم.

همین افراطهایی چون راهب شدن، گوشه گیری کردن و ... کار را به جایی کشاند که معالاف می بنیم در خود کلیسا، گاهی کسانی پیدا شدند که به بچه های کوچک هم تجاوز کردند، در حالی که به عنوان پدر مقدس و کشیش هم هستند! آنچه که افراطی باشد، نتیجه اش این می شود. خوب معلوم است اثر بیرونی اش هم در جامعه، نمود پیدا می کند. گفت: هر چه بگندد نمکش می زنند، وای به روزی که بگندد نمک! اگر بنا بشود آن الگوی به ظاهر عملی، خودش مبتلا به رذایل شود، معلوم است بشر هم مبتلا به رذایل می شود و این طور است که گرفتار و بیچاره می شود.

لذا شناخت مکارم اخلاق آن گونه که حضرات معصومین (ع) انصافاً بدون هیچ تعصب، تبیین فرمودند، همان خواست فطری بشر است که بشر دارد دنبالش می گردد، اما نمی داند. لذا گاهی مجبور می شود اصلاً ورود به همین مطالب رذیلتی پیدا کند و حتی آن را به عنوان قانون تصویب کند؛ یعنی حتی تا جایی پیش می رود که رذایل را عنوان مکارم و برترین خلق و خوی بدانند!

بعضی از کشورها برای این که کسی را راه بدهند، دو، سه شرط دارند، مثلاً اگر کسی سیاسی باشد و ... و یا این که نعوذ بالله بپذیرد که من همجنس گرا هستم! تازه باید علن بشود و بعضی از کلیساها باید بپذیرند که می شود حتی در کلیسا بین آنها عقد خوانده شود! اصلاً یک چیز عجیبی! بشر کجا می رود؟!

وقتی از مکارم اخلاق دور شود، وقتی گاهی به افراط گرایی هایی مثل رهبانیت گرفتار شود، نتیجه آن، برعکس درمی آید. این که اولیاء خدا مطالب اخلاقی و مکارم اخلاق را بیان می کنند، برای این است که بشر گرفتار شده و نفهمیده راه چیست، «اهدنا الصراط المستقیم».

برای همین است که بعضی از اولیاء خدا در نسخه هایی، برای افرادی که زود عصبانی می شوند و یا مطالب شهوتی آنها، زیاد است، بیان می فرمایند: هر آن گاهی، در گوش آنها، اذان و اقامه گفته شود (مثل نوزادی که تازه به دنیا آمده و در گوش راست او، اذان و در گوش چپ او، اقامه می گویند) و بعد روزی صد مرتبه «اهدنا الصراط المستقیم» را به عنوان ذکر بگویند که شاید یک مقدار از آن حالتشان کم کند که اینها دستورات ذکریه است و بعد دستورات عملی هم می دهند که موارد خاص خودش را دارد.

اینها برای این است که بشر واقعاً نفهمیده راه چیست و به همین خاطر مبتلا شده که امروز می بینید این، وضع دنیا است! بشر چه کند از این حال، نجات پیدا بکند؟ فقط راه، مکارم اخلاق است و جزء این، چاره ای نیست، اگر تصور کند راه دیگری را دارد می رود، اشتباه کرده و به اشتباه افتاده است.

بالاترین ظلم انسان به خودش

لذا بیان می کنند: در همین قوه ادراک، شاخه اول آن، ادراکات در باب عقل نظری است که اگر این عقل نظری پیش آمد، به واسطه آن، صورت های علمیه را تبیین می کنند و برای ما یکی یکی می شکافند و می گویند اگر این کار را بکنید، نتیجه اش این می شود، اگر آن کار را بکنید، نتیجه اش این است، افراط، نتیجه اش این هست، تفریط، نتیجه اش این هست، حد وسطی (عدل)، نتیجه اش این است و ... لذا خیلی جالب است که ما وقتی عدل را می شنویم، تصور اولیه مان این است که عدل، فقط برای آن کسی است که حاکم است و باید عدل داشته باشد.

یک روایت بیان کنم که این روایت، بسیار زیبا و عجیب است. وجود مقدس مولی الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) بیان می فرمایند: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قَوَامًا لِلْأَنَامِ، وَ تَنْزِيهَا مِنَ الْمَظَالِمِ وَ الْآثَامِ، وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ» [۶] چقدر زیبا، چقدر عالی، خدا گواه است اگر این کلمات معصومین (ع) شکافته شود و بشر امروزی بفهمد این دُرّ و گهر چیست، به

خودی خود به این حضرات سجده می کند، «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» [۷]، از باب این که این‌ها، کرامت علم خدا هستند.

می فرمایند: پروردگار سبحان، ذوالجلال و الاکرام، خداوند پاک، عدالت را برپادارنده همه مردم قرار داد، اگر عدل در وجود هر کسی قرار بگیرد، مردم قوام می گیرند و برپا می شوند، آن وقت چه می شود؟ همین عدل باعث می شود مردم از گناهان، حق کشی‌ها، مظالم، آثام، ظلم کردن‌ها و گناهان، دور شوند و اصلاً خودشان را منزه کنند و به خودی خود تعدیل درونی و اعتدال حقیقی در درون داشته باشند، البته نه آن اعتدالی که بعضی حرفش را می زنند، بلکه آن، اعتدال حقیقی که در درون هست.

لذا عدل عامل شود انسان به حقیقت از مظالم و آثام دور شود، اولین مورد هم از ظلم به خودش! ما در روایات داریم - که به فضل الهی بیان می کنیم - که در مقابل عدل، ظلم و جور است و فرمودند: بالاترین ظلم، ظلم انسان به خودش است. بعد می فرمایند: ظلم به خود انسان، چند نوع است و بالاترین ظلم به خود انسان، این است که نفهمد و متوجه نشود که انسان است.

پس بالاترین ظلم به خودمان این است که ما متوجه نشویم انسانیم. باید بدانم که من حیوان نیستم. لذا بدترین ظلم این است که من درک نکنم انسانم؛ یعنی اگر انسان نفهمد انسان است، خودش به خودش ظلم کرده است. این، خیلی معنا دارد، روی این تأمل کنید.

باید بفهمم انسانم، باید بدانم مقام من مقامی است که خداوند فرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [۸]. باید بدانم مقام من، مقامی است که خداوند برای خلقت آن، به خودش، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» [۹] بیان فرموده. باید بدانم مقام من، مقامی است که ملائکه الهی، امر به سجده بر انسان شدند. لذا باید مقام خودم را بشناسم؛ چون می گویند: بدترین ظلم، این است که مقام خودت را نشناسی.

بعد می گویند: ظلم بعدی که انسان به خودش می کند، این است که مثلاً دست، پا و ... را بیجا حرکت دهد که همه این‌ها ظلم به خود است. اما می گویند: افضل این‌ها، آن است که نفهمی انسانی. این، خیلی درد است که انسان نداند انسان است، من بنا نیست حیوان باشم، من انسانم، انسانی که خلیفه خدا است. اگر انسان، انسان باشد، دنیا چرا نگردد اینک مسخر ما؟! همه چیز به حقیقت در تسخیرش است.

چرا اولیاء خدا همه مطالب را علنی بیان نمی کنند؟

نکته ای را بیان کنم که خیلی زیباست. این را خود بنده از آیت الله بهاءالدینی سؤال کردم که آقا! چرا بعضی از بزرگان ما، گاهی چیزهایی را علن نمی کنند؟

فرمودند: چون اگر مقام انسانیت نباشد، وقتی یک چیزی علن شود، شبیه به دو چیز است، یا اعجاز، تصور می شود و یا سحر که هر دو برای انسان کامل، باطل است. در شب ولادت پیامبر عظیم الشان (ص) بیان کردم که اعجاز برای انبیاء هم، از باب ضرورت است. بعد فرمودند: وقتی انسان در ادراکات، قوی شد، می فهمد که باید انسان باشد و اولیاء خدا نمی خواهند به واسطه اعجاز انسان را انسان کنند، چون با اینکه حضرت موسی، بیشترین اعجاز را داشت، بیشترین اشکال گیرها و بدترین قوم هم بنی اسرائیل شدند. معلوم می شود معجزه زیاد هم خوب نیست. اما اگر انسان، عاقل بود، به یک اشاره و به یک نگاه، کفایت می کند. تا یک چیزی دید، برایش بس است، «العاقل یکفی به الاشارة». تا یک چیز از ولی خدا دید، کفایت می کند، دائم نباید بنشیند که ببیند ولی خدا امروز چه می کند، مثلاً امروز طی الارض می کند، امروز نعوذ بالله عجبی مجی لاترجی راه می اندازد و ... اولیاء خدا که برای این نیامدند. تصور من و تو، تصور خام است. آن‌ها گاهی، آن هم در یک زمان خاصی، آن هم در کبر سن، آن هم برای کسانی که بخواهند جانشین خودشان شوند، یک شمه ای نشان می دهند که بگویند: آقا اگر بخواهیم، می شود. اما این طور نیستند که بخواهند همیشه این کار را بکنند. مثلاً آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی که آیت الله مولوی قندهاری در مورد ایشان فرمودند: دستشان را باز کردند، طوری که تمام عالم در دستشان بود، فقط یک بار این کار را کرده بودند و این طور نبوده که مثلاً دائماً معجزه نشان دهند.

لذا باید به این بحث عدالت در درون دقت کرد که حالا توضیح می دهیم که اگر واقعاً در درون این طور بشود که افراط و تفریط نباشد، عامل تنزیه و پاک شدن از هر ظلم و آثامی می شود، «و تسنیه لاسلام» و گشایش برای اسلام است. یعنی اگر مردم، به حقیقت آن طریق وسطی یعنی مکارم اخلاق را بدانند، به خودی خود، رو به اسلام می آورند. «كونوا دعاة الناس بغير السنتکم». این همان معرفت حقیقی، معرفت علمی، معرفت عقلی و حال زیبا و خوش اولیاء است که هم‌ه‌اش از ادراکات عقلیه است. این‌ها مهم است. این‌ها را انجام دهیم.

دوران ظهور، دوران اخلاق عملی و به وجود آمدن انسان‌های حقیقی!

ما باید بدانیم که حضرت حجت(عج) الگوی عملی اخلاق و هادی الهی هستند و همه اولیاء می‌دانند که دوره ایشان، دوره اخلاق و تزکیه عملی است. الآن انسان حقیقی، کم است، اما آن دوره انسان‌های حقیقی به وجود می‌آیند. بد است که صورت ظاهر در لباس انسانیت باشیم، یعنی دست و پا و چشم و گوش و دهان و ترکیب انسانی داشته باشیم، اما انسان نباشیم! اما آن دوره، همه، انسان می‌شوند. به‌به! انسان. تازه معنای انسانیت معلوم می‌شود یعنی چه. وقتی مکارم اخلاق، رشد می‌کند، تازه بشر انسانیت را درک می‌کند و بعد آن کسانی را که نگذاشتند اجداد ما ببینند انسانیت یعنی چه، لعن می‌کند. لذا بخواهیم آقاجانمان بیاید.

آقاجان! یابن‌الحسن! قربانت بروم به نظر می‌آید تا نیایی درست نمی‌شود.

نمی‌دانم این که عرض کردم هرشب با آقاجان حرف بزنید، می‌زنید یا خیر، غوغاست، محشر است.

من در یک مجلسی که به صورت ماهانه برگزار می‌شود، خدمت بعضی از آقایان می‌روم و بعضی از نکات اخلاقی را بیان می‌کنم، یکی از آقایان بعد از سومین جلسه، پیش من آمد و گفت: آقا! خدا گواه است یک چیز بگویم باور نمی‌کنید. شما چه چیزی به ما یاد دادید؟ گفتم: من نگفتم، اولیاء بیان کردند. خوش به سعادتتان. گفت: حال من با این صحبت با آقا تغییر کرده، وضعم عوض شده، گوشم شنوا شده و ...

عزیز دلم! با آقاجان حرف بزن، مولای خوبی‌هاست. بگو: آقاجان! من خودم به تنهایی نمی‌توانم، دنیا فریبنده است، جلوات و ظواهر دنیا من را با خودش می‌برد. اگر شما عنایت کنی، درست می‌شود. یابن‌الحسن! آقاجان! به قربانت بروم. عرض کردم یک دقایقی حرف بزن، به تعبیر عامیانه مساوات را هم زدی، می‌خواهی بخوابی، دقایقی حرف بزن.

سرش را هم یکی دو مرتبه بیان کردم. گفتم: برای این که اگر موقع خواب، آخرین حرف‌ها را با آقاجان بزنی، وقتی خوابیدی، اگر آن لحظه ملک‌الموت آمد، چون می‌دانید: «النوم اخ الموت»، سینه شما را بو می‌کند، روایت داریم، اگر مؤمن باشی معلوم است آخرین حرف‌ها را با آقاجان زدی، می‌گوید: معلوم است این عبدالمهدی است، این عشق آقاجان است، راحت جانش را بگیری.

اصلاً بعضی از اولیاء خدا بعد از جان دادن، در مکاشفات بیان کردند: ما اصلاً چیزی به نام جان کندن و درد نفهمیدیم. چیزی را مانند رفتن جان احساس کردیم اما دردی متوجه نشدیم، به همین راحتی تمام شد و بعد ملائکه به استقبال ما آمدند. جالب است که تازه این‌ها ناز می‌کنند و می‌گویند: ما آقاجانمان را می‌خواهیم، آن‌هایی که با زیارت عاشورا مأنوس بودند، می‌گویند: حسین را می‌خواهیم، ابی‌عبدالله را می‌خواهیم. آن‌ها را محضر ابی‌عبدالله و امیرالمؤمنین می‌برند.

کسی که عاشق شد، دیگر حورالعین چه کار می‌خواهد؟! بهشت چه کار می‌خواهد؟! آقاجان را می‌خواهد. بیا من و تو هم در این دنیای وانفسا، عاشق آقاجان شویم. بیا من و تو هم هر شب مدام بگوییم: یابن‌الحسن! یابن‌الحسن! در این دورانی که آقا تنهاست، غریب است.

خدا گواه است آقاجان خیلی دوست دارد اسمش را صدا بزنی، آقا خیلی غریب است. به خصوص جوان‌ها. بارها گفتم و باز به شما می‌گویم، به حالتان هم غبطه می‌خورم، آقا، جوان‌پسند است. بارها هم به آن‌هایی که محضر مبارکشان رسیدند، فرموده است: جوان‌ها را با من مأنوس کنیم. من جوان‌ها را دوست دارم.

عزیزم! شما یک یابن‌الحسن بگویید، آن قدر این آقا کریم است، آقا می‌گوید: جانم، چه می‌خواهی عزیز دلم؟

«السلام عليك يا مولای یا بقية الله»

«یا وصی الحسن و الخلف الحجة أیها القائم المنتظر المهدی، یابن رسول الله یا سیدنا و مولانا،

إنا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک إلی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیهاً عندالله، إشفع لنا عندالله»

.....

[۱]. كنز العمال: ۵۲۱۷ .

[۲]. زمر/ ۹ .

[۳]. مجادله/ ۱۱ .

[۴]. مصباح الشريعه، ص: ۱۳ .

[۵]. دعائم الإسلام، ج: ۲، ص: ۱۹۳ .

[۶]. غرر الحكم : ۴۷۸۹ .

[۷]. بقره/ ۳۴ .

[۸]. بقره/ ۳۰ .

[۹]. مؤمنون/ ۱۴ .